



A Reflection on the Relationship between Religion and Politics in Spinoza's Political Thought

Erfan Tarkesh¹, Mohammad Tohidfam^{2*}

¹ PhD Candidate, Political Science, majoring in political thought, Political Science Department, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Email: erfan.tarkesh@iau.ac.ir

² Corresponding author: Professor of Political Science Department, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: Tohidfam@iau.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received:

8 September 2025

Revised version

received:

18 October 2025

Accepted:

3 May 2026

Available online:

23 September 2026

Keywords:

Spinoza,

Religion,

Politics,

Rationalist Secularism,

Freedom of Thought,

Enlightenment,

Pluralist Democracy

Objective:

Drawing on the philosophical and political works of Baruch Spinoza, this article analyzes the relation between religion and politics from the perspective of one of the most important rationalist thinkers of the early modern period. The central question guiding the study is how a rational, ethical, and balanced relationship between religion and politics can be established so as to avoid either confrontation or domination of one by the other. The research hypothesis is that Spinoza, through the institutional separation of religion and politics and by emphasizing rationality and morality, offers a model in which religion serves public virtue and a politics based on the rational contracts of citizens. By grounding a philosophy of the unity of being, natural rationality, and individual ethics, Spinoza sought to detach religion from the arena of political authority and place it in the service of public virtue and human dignity. In his works, particularly the *Theological-Political Treatise*, he underscores that the legitimacy of the state stems from the rational consent of its citizens, and that religion is legitimate only when it serves ethics, peace, and freedom rather than domination and superstition. This article is structured around four main axes to examine Spinoza's intellectual foundations: the historical and epistemological emergence of Spinoza's thought, followed by an analysis of the concept of religion in opposition to Cartesian dualism, along with the remaining two axes that continue the investigation into Spinoza's framework.

***Cite this article:** Tarkesh, Erfan; Tohidfam, Mohammad (2026) "A Reflection on the Relationship between Religion and Politics in Spinoza's Political Thought", *Fasl' nāmeḥ-ye siyāsat (Politics Quarterly)* 56, (3): 699-721,

DOI: <https://doi.org/10.22059/JPQ.2026.400807.1008418>



Extended Abstract**Objective**

This study aims to explore the rational, ethical, and balanced relationship between religion and politics as articulated in Baruch Spinoza's political philosophy, addressing the central question of how a harmonious interplay between the two domains can be established so as to prevent either confrontation or the domination of one over the other. The hypothesis posits that Spinoza's model, which relies on an institutional separation of religion and politics alongside an emphasis on rationality and morality, positions religion in the service of public virtue while grounding politics in the rational contracts of citizens.

Introduction

In the history of modern political thought, the interplay between religion and politics remains a contentious issue. Spinoza, a pivotal rationalist thinker of the early modern era, critiques traditional entanglements by advocating for a secular, rational state. Drawing from his key works, particularly the *Theological-Political Treatise*, this article examines Spinoza's foundational commitments to the unity of being, natural rationality, and individual ethics, highlighting his efforts to detach religion from political authority and realign it with human dignity and peace.

Methodology

Employing a qualitative, theoretical, and foundational-analytical approach, this research utilizes conceptual-interpretive analysis and hermeneutic methods to dissect Spinoza's texts within their respective historical and discursive contexts. A comparative-critical framework is adopted to contrast Spinoza's ideas with those of classical and modern thinkers, including Descartes, Locke, Rousseau, Kant, as well as contemporary Iranian scholars such as Seyed Javad Tabatabai. The analysis is structured around four principal axes: the historical and epistemological emergence of Spinoza's thought, the conception of religion in opposition to Cartesian dualism, the theory of a rational and secular state, and Spinoza's influence on Enlightenment thought, democracy, and pluralist politics.

Findings

Spinoza's philosophy reveals a systematic separation of religion from politics, wherein religion functions as an ethical tool for justice and love while politics derives its legitimacy from rational consent rather than divine authority. Rejecting Cartesian dualism, Spinoza posits a monistic ontology in which religion fosters moral virtue without encroaching on state sovereignty. His ideas profoundly influenced Enlightenment radicalism, modern democratic theories, and pluralist politics, offering a sustained critique of superstition, fundamentalism, and ideological domination while actively promoting freedom of thought and secular governance.

Conclusion

Despite the passage of more than three centuries, Spinoza's thought retains considerable theoretical and practical relevance for contemporary societies grappling with religious fundamentalism, crises of political legitimacy, and persistent tensions between tradition and modernity. By advocating for a rational secularism and an ethical integration of religion and politics, his model offers a viable framework for fostering peaceful coexistence between the two domains, with a sustained emphasis on public virtue, individual freedom, and democratic pluralism.

تأملی بر رابطه دین و سیاست در اندیشه سیاسی اسپینوزا

سیدعرفان ترکش^۱، محمد توحیدفام^۲ 

^۱ دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: erfan.tarkesh@iau.ac.ir

^۲ نویسنده مسئول: استاد گروه علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

رایانامه: tohidfam@iau.ac.ir

اطلاعات مقاله چکیده

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۴/۰۶/۱۷

تاریخ بازنگری:

۱۴۰۴/۰۷/۲۶

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۵/۰۳/۰۹

تاریخ انتشار:

۱۴۰۵/۰۷/۰۱

کلیدواژه‌ها:

اسپینوزا،
دین،
سیاست،
سکولاریسم عقلانی،
آزادی اندیشه،
روشنگری،
دموکراسی متکثر.

در این تحقیق با تکیه بر آثار فلسفی و سیاسی باروخ اسپینوزا، به واکاوی رابطه دین و سیاست از منظر یکی از مهم‌ترین متفکران عقل‌گرای دوران مدرن پرداخته شده است. سؤال اصلی مقاله این است که چگونه می‌توان رابطه‌ای عقلانی، اخلاقی و متوازن میان دین و سیاست برقرار کرد که به تقابل یا سلطه یکی بر دیگری منجر نشود؟ فرضیه پژوهش این‌گونه طراحی شده است: اسپینوزا با تفکیک نهادی دین و سیاست و تأکید بر عقلانیت و اخلاق، الگویی ارائه می‌دهد که در آن دین در خدمت فضیلت عمومی و سیاست مبتنی بر قرارداد عقلانی شهروندان قرار می‌گیرد.

اسپینوزا با بنیان نهادن فلسفه‌ای مبتنی بر وحدت وجود، عقلانیت طبیعی و اخلاق فردی، کوشید دین را از حوزه اقتدار سیاسی بیرون بکشد و آن را در خدمت فضیلت عمومی و کرامت انسانی قرار دهد. وی در آثار خود، به‌ویژه در رساله الهی-سیاسی، تأکید می‌کند که مشروعیت دولت از رضایت عقلانی شهروندان نشأت می‌گیرد و دین تنها زمانی مشروع است که در خدمت اخلاق، صلح و آزادی قرار گیرد، نه سلطه و خرافه.

مقاله حاضر در چهار محور اصلی به بررسی مبانی فکری اسپینوزا پرداخته است: نخست، تبیین تاریخی و معرفتی پیدایش اندیشه‌های اسپینوزا؛ دوم، تحلیل مفهوم دین در تقابل با دوگانه‌انگاری دکارتی؛ سوم، صورت‌بندی اندیشه سیاسی اسپینوزا در چارچوب نظریه دولت عقلانی و سکولار و چهارم، بررسی تأثیرات اندیشه او بر سنت روشننگری، نظریه‌های مدرن دموکراسی و سیاست متکثر. در پایان، مقاله نتیجه می‌گیرد که اندیشه اسپینوزا، با وجود گذشت بیش از سه قرن، همچنان ظرفیت نظری و عملی بالایی برای بازاندیشی در نسبت میان دین و سیاست در جهان معاصر دارد؛ به‌ویژه در جوامعی که با چالش‌های بنیادگرایی دینی، بحران مشروعیت سیاسی و تضاد میان سنت و مدرنیته مواجه‌اند.

* **استناد:** ترکش، سیدعرفان؛ توحیدفام، محمد (۱۴۰۵). تأملی بر رابطه دین و سیاست در اندیشه سیاسی اسپینوزا، *فصلنامه*

سیاست، ۵۶ (۳)، ۷۲۱-۶۹۹

<http://doi.org/10.22059/JPQ.2026.400807.1008418>



© نویسندگان.

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

در تاریخ تفکر سیاسی مدرن، یکی از بنیادی‌ترین و در عین حال مناقشه‌برانگیزترین مسائل، نسبت میان دین و سیاست است. این مسئله، به‌ویژه در سنت فلسفی غرب، همواره محل نزاع نظری و تجربی بوده است. اندیشمندانی چون ماکیاوولی، هابز و لاک هر یک از منطری خاص به این موضوع نگریسته‌اند، اما باروخ اسپینوزا را می‌توان از نخستین فیلسوفانی دانست که کوشید با نگاهی عقل‌گرایانه و نظام‌مند، بنیان‌های نظری تمایز میان دین و سیاست را صورت‌بندی کند. اسپینوزا، که در قرن هفدهم و در بستر فرهنگی-سیاسی خاص جمهوری هلند زیست، با جسارتی مثال‌زدنی ساختارهای قدرت دینی و سیاسی زمانه‌اش را به نقد کشید و الگویی بدیل از نظم سیاسی ارائه داد که بر عقل، آزادی فردی و تفکیک کارویژه‌های دین و دولت استوار بود.

در نگاه اسپینوزا، دین راستین نه مجموعه‌ای از مناسک و قواعد نهادی، بلکه تجلی اخلاق درونی و التزام به عدالت و محبت است. بر این اساس، او دین را زمانی اصیل می‌داند که در خدمت آزادی انسان باشد، نه در جهت سرکوب و سلطه. از سوی دیگر، سیاست در فلسفه اسپینوزا، بر پایه ضرورت حفظ امنیت جمعی و تسهیل شکوفایی عقلانی انسان‌ها تعریف می‌شود. وی در رساله الهی-سیاسی خود، که مهم‌ترین متن سیاسی او به‌شمار می‌رود، می‌کوشد نشان دهد که اقتدار دینی، هنگامی که از مرزهای فردی و اخلاقی فراتر رود و در عرصه عمومی و سیاسی مداخله کند، به ابزار سرکوب تبدیل می‌شود. از این‌رو، دفاع اسپینوزا از آزادی اندیشه، آزادی بیان و استقلال سیاست از آموزه‌های دینی، صرفاً واکنشی فلسفی به تجربه تاریخی دوران خود نیست، بلکه بیانگر نگرشی بنیادین به ماهیت قدرت، مشروعیت و آزادی است.

اهمیت اندیشه اسپینوزا در دوران معاصر، با توجه به چالش‌هایی همچون بنیادگرایی دینی، افراط‌گرایی ایدئولوژیک و بحران مشروعیت دولت‌های سکولار، دوچندان شده است. بازخوانی آرای او می‌تواند راهگشای فهمی نوین از رابطه دین و دولت در جوامع متکثر باشد. اسپینوزا، برخلاف برخی قرائت‌های لیبرال یا محافظه‌کار، نه خواهان حذف دین از حوزه عمومی، بلکه مدافع عقلانی‌سازی دین و تحدید نفوذ آن در ساختار قدرت سیاسی است. همین دیدگاه است که او را به یکی از پیشگامان سکولاریسم فلسفی و از مؤثرترین چهره‌های روشن‌اندیشی اولیه بدل کرده است. اگرچه اسپینوزا با نقد ثنویت دکارتی، سیاست را از دین تفکیک می‌کند، اما تحقیق حاضر با استفاده از چارچوب اخلاقی-اجتماعی ارائه‌شده در گفتمان مدرن و پسامدرنیته در اندیشه سیاسی توحیدفام نشان می‌دهد که همزیستی آرام میان دین و سیاست امکان‌پذیر است و می‌تواند نسخه عاقلانه عدالت و آزادی را تقویت کند (Tohidfam, 2001: 29-54).

این مقاله در پی آن است که با بررسی مبانی نظری اسپینوزا در خصوص دین و سیاست، به این پرسش پاسخ دهد که چگونه می‌توان رابطه‌ای عقلانی، اخلاقی و متوازن میان این دو حوزه

برقرار ساخت؟ در راستای این هدف، ابتدا به زمینه‌های فکری و تاریخی شکل‌گیری اندیشه اسپینوزا پرداخته شده، سپس تحلیل او از ماهیت دین، خطرهای خرافه‌گرایی، ضرورت آزادی اندیشه و بنیادهای عقلانی نظم سیاسی واکاوی می‌شود. در نهایت، از منظر فلسفه سیاسی معاصر، امکان تداوم یا نقد اندیشه سیاسی اسپینوزا در دنیای امروز مورد تأمل قرار خواهد گرفت.

۱. روش تحقیق

این پژوهش از نظر رویکرد، کیفی و نظری و از حیث هدف، بنیادی-تحلیلی است و با بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی-تفسیری به واکاوی اندیشه سیاسی اسپینوزا در نسبت با مسئله دین و سیاست می‌پردازد. در این تحقیق، به‌جای اتکا بر داده‌های آماری یا میدانی، تمرکز بر خوانش انتقادی-فلسفی متون اصلی و منابع دست‌اول و دست‌دوم معتبر است که به شکل‌گیری نظریه‌های مدرن در باب سکولاریسم، اقتدار سیاسی و جایگاه دین در نظم سیاسی انجامیده‌اند (Tohidfam & Touserkani, 2021).

پژوهش بر مبنای روش هرمنوتیکی تحلیل متون فلسفی-سیاسی سامان یافته و با تأکید بر تفسیر تاریخی-گفتمانی آثار اسپینوزا به‌ویژه رساله الهی-سیاسی در بستر زمانه و سنت فلسفی او تحلیل شده است. همچنین با بهره‌گیری از رهیافت تطبیقی-انتقادی، اندیشه اسپینوزا با نظریات دیگر متفکران کلاسیک و مدرن همچون دکارت، لاک، روسو، کانت و نیز برخی متفکران معاصر ایرانی مانند سید جواد طباطبایی مقایسه و تفسیر شده است.

فرایند تحلیل در این مقاله، در چهار سطح انجام گرفته است: تحلیل مفهومی اولیه، استخراج مفاهیم بنیادین مانند عقلانیت، دین، سیاست، آزادی و سکولاریسم در اندیشه اسپینوزا؛ بازسازی نظریه سیاسی اسپینوزا با توجه به نسبت‌سنجی مفاهیم مذکور در متون او، تطبیق و مقایسه نظریه اسپینوزا با متفکران هم‌دوره و متأخر، کاربری نظریه در چارچوب مسائل معاصر همچون بنیادگرایی، بحران مشروعیت دینی و دموکراسی متکثر.

بدین ترتیب، روش تحقیق در این مقاله مبتنی بر خوانش انتقادی متون، بازسازی نظریه و تحلیل گفتمانی-مفهومی بوده و با هدف استخراج ظرفیت‌های نظری اندیشه اسپینوزا برای پاسخ به پرسش‌های معاصر در حوزه دین و سیاست انجام گرفته است.

۲. پیشینه پژوهش

بررسی رابطه دین و سیاست در اندیشه باروخ اسپینوزا، به‌عنوان یکی از بنیانگذاران عقل‌گرایی مدرن، همواره مورد توجه پژوهشگران حوزه فلسفه سیاسی و الهیات بوده است. اسپینوزا در آثار خود، به‌ویژه در رساله الهی-سیاسی، کوشید تا با ارائه تحلیلی عقلانی و اخلاق‌محور، مرزهای

میان دین و سیاست را بازتعریف کند. این بخش از مقاله به بررسی پیشینه پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه می‌پردازد و جایگاه تحقیق حاضر را در میان آنها مشخص می‌کند.

۱.۲. استیون نادلر (۲۰۰۱)

در کتاب زندگی اسپینوزا، به بررسی زمینه تاریخی و فکری شکل‌گیری اندیشه اسپینوزا پرداخته و تأثیر طرد او از جامعه یهودیان را بر فلسفه‌اش تحلیل کرده است. نادلر نشان می‌دهد که تجارب شخصی اسپینوزا، از جمله تکفیر، به شکل‌گیری نگرش انتقادی او نسبت به نهادهای دینی انجامید (Nadler, 2001: 3-5).

۲.۲. اتین بالیبار (۱۹۹۸)

در اثر اسپینوزا و سیاست، بر جنبه‌های رادیکال فلسفه سیاسی اسپینوزا تأکید کرده و او را پیشگام نظریه‌های دموکراسی و قدرت جمعی دانسته است (Balibar, 1998: 45).

۳.۲. دان گرت (۱۹۹۶)

در همراه کمبریج اسپینوزا، استدلال می‌کند که اسپینوزا با تفکیک ایمان از دانش، زمینه را برای سکولاریسم فلسفی فراهم کرد. به باور گرت، اسپینوزا دین را نه به‌عنوان منبع حقیقت، بلکه به‌مثابه ابزاری برای تقویت اخلاق عمومی می‌دید (Garrett, 1996, 287).

۴.۲. جان اتان اسرائیل (۲۰۰۱)

در کتاب روشنگری رادیکال، اسپینوزا را یکی از چهره‌های محوری جنبش روشنگری دانسته که با نقد خرافه‌پرستی و دفاع آن از عقلانیت، مسیر را برای مدرنیته هموار کرد (Israel, 2001: 159).

۵.۲. سید جواد طباطبایی (۱۳۹۳)

در درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، به بازخوانی اندیشه اسپینوزا در بستر فکری ایران پرداخته و استدلال می‌کند که نظریه سکولاریسم عقلانی او می‌تواند الگویی برای حل تعارضات دین و سیاست در جوامع اسلامی باشد (Tabatabai, 2014: 234).

با وجود پژوهش‌های گسترده درباره اسپینوزا، چند خلأ نظری و روش‌شناختی شایان توجه است، یکی آنکه بیشتر مطالعات به بررسی جنبه‌های متافیزیکی یا الهیاتی اندیشه اسپینوزا پرداخته‌اند و تحلیل نظام‌مند رابطه دین و سیاست در آثار او کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ دوم آنکه تأثیر اسپینوزا بر نظریه‌های دموکراسی متکثر در جوامع غیرغربی، به‌ویژه در خاورمیانه،

نیاز به پژوهش‌های عمیق‌تری دارد؛ سوم آنکه مقایسه تطبیقی اندیشه اسپینوزا با دیگر فیلسوفان مدرن (مانند هابز، لاک، و روسو) در زمینه سکولاریسم، کمتر انجام شده است. این مقاله با ترکیب روش‌های تحلیل مفهومی-تفسیری، می‌کوشد تا رابطه دین و سیاست در اندیشه اسپینوزا را در چارچوبی نظام‌مند بررسی کند. همچنین با مقایسه تطبیقی آرای اسپینوزا با متفکران معاصر ایرانی مانند طباطبایی، به بازخوانی انتقادی این اندیشه در بستر مسائل امروزی می‌پردازد.

ادبیات موجود نشان می‌دهد که اسپینوزا به‌عنوان یکی از پیشگامان سکولاریسم فلسفی، تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری نظریه‌های سیاسی مدرن گذاشته است. با این حال، پژوهش حاضر با تمرکز بر رابطه عقلانی و اخلاقی دین و سیاست و با توجه به چالش‌های معاصر، گامی نوین در فهم اندیشه اسپینوزا محسوب می‌شود.

۳. مبانی نظری

مبنای نظری این پژوهش بر اندیشه سیاسی و فلسفی باروخ اسپینوزا استوار است؛ متفکری که در بستر فلسفه مدرن، یکی از نخستین چهره‌هایی بود که تلاش کرد رابطه دین و سیاست را از سلطه سنت الهیاتی و دوگانه‌انگاری متافیزیکی خارج سازد و در قالبی عقل‌گرایانه، سکولار و اخلاق‌محور بازسازی کند. در این پژوهش، چارچوب نظری بر سه پایه اصلی استوار است:

۱.۳. وحدت وجود و عقلانیت طبیعی

نقطه عزیمت اسپینوزا در مباحث فلسفی و سیاسی، اصل وحدت وجود است که در آن خداوند و طبیعت یکی تلقی می‌شوند. این نگرش، نه تنها بنیاد متافیزیکی فلسفه اسپینوزا را شکل می‌دهد، بلکه چارچوبی عقلانی برای فهم نظم طبیعی، انسان، اخلاق و جامعه ارائه می‌کند (Sharp, 2011: 4). در این دستگاه فکری، انسان جزئی از نظام ضروری طبیعت است و فهم این ضرورت، راه‌رهایی و آزادی است. عقلانیت طبیعی در این زمینه، هم جایگزین عقل دینی مبتنی بر وحی می‌شود و هم زمینه‌ساز نقد اقتدارگرایی دینی و سکولاریسم فلسفی است (Spinoza, 1677/1985: 133. Nadler, 2006: 61).

۲.۳. تبیین اخلاقی-اجتماعی دین و تفکیک آن از سیاست

در اندیشه اسپینوزا، دین نه نهادی برای تبیین حقیقت، بلکه سازوکاری برای تهذیب اخلاق، ایجاد همبستگی اجتماعی و تحقق عدالت است (Deleuze, 1990: 294, 300). او در رساله الهی-سیاسی با تمایز نهاد دین از حوزه سیاست، نشان می‌دهد که دین حقیقی بر پایه نوع‌دوستی،

عدالت و فرمانبری از عقل شکل می‌گیرد، نه بر اساس شریعت و قدرت سیاسی. این نگاه، دین را در حوزه خصوصی و اخلاقی قرار می‌دهد و آن را از نقش مشروعیت‌بخش به سلطه سیاسی کنار می‌گذارد.

۳.۳. نظریه دولت عقلانی و قرارداد اجتماعی

اسپینوزا دولت را محصول قرارداد عقلانی میان انسان‌هایی می‌داند که برای رهایی از وضعیت طبیعی و تضمین صلح، امنیت و آزادی به قدرت عمومی تن می‌دهند. مشروعیت حکومت در این چارچوب، نه از وحی یا شریعت، بلکه از رضایت عقلانی مردم ناشی می‌شود. این نگاه، همسو با دیدگاه لاک در نامه‌ای در باب تساهل است که حکومت را نهادی برای تأمین منافع مدنی و نه امور معنوی می‌داند (Locke, 1689/1980: 26). این نظریه، ضمن دفاع از آزادی اندیشه، بر محدودسازی قدرت دینی در ساختار سیاسی و تضمین حقوق فردی تأکید دارد و یکی از پایه‌های نظری دولت مدرن سکولار محسوب می‌شود.

در مجموع، چارچوب نظری مقاله مبتنی بر نوعی مفاهیم عقلانی-اخلاقی است که در فلسفه اسپینوزا تبیین می‌شود و در آن، نسبت دین و سیاست بر اساس تفکیک نهادی، تعامل اخلاقی و تبعیت از عقل سامان می‌یابد. این چارچوب، با پرهیز از هرگونه دوگانگی متافیزیکی یا تقابل میان سنت و مدرنیته، زمینه‌ای را فراهم می‌کند برای بازاندیشی در چالش‌های معاصر در حوزه دین، مشروعیت سیاسی و نظم دموکراتیک.

۴. یافته‌ها

۴.۱. زمینه تاریخی و فکری اسپینوزا

باروخ اسپینوزا یکی از برجسته‌ترین متفکران قرن هفدهم میلادی و از بنیادگذاران عقل‌گرایی مدرن بود که در بستری خاص از تحولات تاریخی، اجتماعی و فکری اروپا به پرورش اندیشه‌های فلسفی و سیاسی خود پرداخت. قرن هفدهم، دوره‌ای پرتلاطم در تاریخ اروپاست؛ از یک سو، اروپا درگیر جنگ‌های مذهبی، فروپاشی نظام فئودالی، رشد بورژوازی و ظهور دولت-ملت‌های مدرن بود و از سوی دیگر، سنت‌های فلسفی جدیدی با محوریت عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی و علم مدرن در حال شکل‌گیری بود. اسپینوزا به‌عنوان فرزند این عصر، تحت تأثیر این تحولات، دیدگاهی منحصر به فرد در خصوص نسبت دین، سیاست و عقل ارائه کرد.

اسپینوزا در سال ۱۶۳۲ در خانواده‌ای از یهودیان سفاردی در آمستردام متولد شد؛ خانواده‌ای که به دلیل آزار و شکنجه مذهبی از پرتغال به هلند مهاجرت کرده بودند. جامعه یهودیان آمستردام، علی‌رغم برخورداری از آزادی مذهبی نسبی در جمهوری هلند، ساختاری بسته و

محافظه کارانه داشت. اسپینوزا در نوجوانی تعلیمات دینی سنتی را پشت سر گذاشت، اما به تدریج با فلسفه های مدرن و علوم تجربی آشنا شد. پرسش های بنیادینی که او در زمینه تفسیر سنتی از تورات، مفهوم خدا و نقش شریعت در زندگی اجتماعی مطرح کرد، در نهایت به طرد او از جامعه یهودیان و صدور حکم تکفیر در سال ۱۶۵۶ منجر شد.

تکفیر، اگرچه به ظاهر یک فاجعه شخصی بود، در عمل به اسپینوزا فرصت داد تا آزادانه در حوزه اندیشه های فلسفی و سیاسی فعالیت کند. او به جای اشتغال به مناصب دانشگاهی یا نهادهای رسمی، با شیشه تراشی گذران زندگی می کرد و زمان خود را صرف نگارش، مطالعه و مکاتبه با متفکران بزرگ زمانه کرد. از جمله فیلسوفانی که اسپینوزا تحت تأثیر آنها قرار گرفت می توان به رنه دکارت اشاره کرد. اما برخلاف دکارت که بین ذهن و بدن دوگانگی قائل بود، اسپینوزا نظریه وحدت وجود را مطرح کرد و خدا و طبیعت را یکی دانست (Spinoza, 1677/1985: 42).

دیدگاه فلسفی اسپینوزا، زمینه ساز نظریه ای بدیع در خصوص دین، سیاست و آزادی شد. اثر مهم او، رساله الهی-سیاسی که در سال ۱۶۷۰ به صورت ناشناس منتشر شد، حاصل تلاش او برای تحلیل و نقد کاربرد سیاسی دین در تاریخ و جامعه بود. در این رساله، اسپینوزا می کوشد نشان دهد که فهم نادرست از دین و تفسیر خرافی از متون مقدس، چگونه می تواند به ابزار سلطه بدل شود. از نظر او، دین راستین با عقل سازگار نیست، بلکه مکمل آن است، مشروط بر آنکه هدفش اخلاق باشد، نه قدرت (Spinoza, 1670/2007: 89-92).

اسپینوزا با تفکیک میان ایمان و دانش، پیشنهاد می دهد که ایمان باید ناظر به اخلاق عملی باشد و نه ادعاهای متافیزیکی یا دخالت در سیاست. به زعم او، جامعه ای آزاد و عقلانی، باید بر پایه شناخت علمی از طبیعت انسان و اصول عمومی عقلانی اداره شود. در چنین جامعه ای، نقش دین محدود به تقویت فضیلت فردی و اخلاق اجتماعی است، نه تعیین حدود و ثغور قوانین سیاسی یا حاکمیت (Garrett, 1996: 301).

از سوی دیگر، اسپینوزا نظریه ای بنیادین درباره حق طبیعی ارائه می دهد که بعدها بر اندیشه متفکرانی چون هابز، لاک و روسو تأثیر نهاد. او معتقد بود که هر فرد، به حکم طبیعت، حق دارد هر آنچه را که بقایش را تضمین می کند، انجام دهد. این حق، ذاتی و غیرقابل انتقال است، اما در چارچوب نظم اجتماعی، افراد بخشی از قدرت خود را به دولت می سپارند تا امنیت و آزادی شان حفظ شود. دولتی مشروع است که با عقل سازگار باشد، آزادی اندیشه را تضمین کند و به جای اطاعت کورکورانه، به تقویت فضیلت شهروندان بپردازد (Balibar, 1998: 78).

اسپینوزا در چارچوب جمهوری هلند زیست، کشوری که در مقایسه با دیگر مناطق اروپا، فضای بازتری برای اندیشه ورزی فراهم می کرد. با این حال، رساله های او از جمله رساله الهی-

سیاسی با واکنش‌های تند و گاه خصمانه مواجه شد و حتی پس از مرگش نیز آثارش مدتی ممنوع‌الانتشار بودند. با وجود این، تأثیرات فلسفه اسپینوزا بر سنت‌های لیبرال، سکولار و حتی الهیات مدرن، به تدریج در قرون بعدی آشکار شد (Tohidfam, 1999: 56).

در مجموع، اسپینوزا را باید متفکری دانست که با عبور از سنت‌های دینی و فلسفی زمانه‌اش، نگاهی عقلانی، اخلاقی و رادیکال نسبت به دین و سیاست ارائه کرد؛ نگاهی که همچنان الهام‌بخش مباحث معاصر در زمینه سکولاریسم، حقوق بشر و آزادی اندیشه است.

۲.۴. تحلیل مفهوم دین و مغایرت با ثنویت دکارت در اندیشه اسپینوزا

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های اندیشه اسپینوزا، مفهوم دین و نحوه تحلیل آن در نسبت با عقل، طبیعت و سیاست است. درک این مفهوم نیازمند توجه به چارچوب متافیزیکی خاص اسپینوزاست که در آن، خداوند و طبیعت یکی انگاشته می‌شوند و همه چیز در ذیل ضرورت طبیعت الهی فهم می‌شود. از منظر اسپینوزا، دین راستین نه مجموعه‌ای از مناسک یا اعتقادات فراعقلی، بلکه نظامی از فضیلت‌ورزی، عدالت و نوع‌دوستی است که با عقل سلیم همخوانی دارد.

این رویکرد، مغایرتی اساسی با سنت الهیاتی دکارتی دارد. دکارت با تأکید بر تمایز میان ذهن (روح) و جسم (ماده)، دوگانه‌ای متافیزیکی را بر فلسفه‌اش بنا نهاد که در آن، عقل مستقل از جهان مادی و طبیعت دانسته می‌شود. درحالی‌که اسپینوزا، با نقد این ثنویت، به وحدت جوهری معتقد است و بر این باور است که تنها یک جوهر وجود دارد که همانا خدا-طبیعت است (Davari, 2010: 75). بنابراین، انسان نه موجودی مجزا از طبیعت یا دارای روحی مستقل، بلکه جزئی از کل نظام طبیعی و تابع قوانین آن است.

بر این اساس، دین نیز نه امری ماورایی یا مستلزم پذیرش رازهای غیرقابل درک، بلکه پدیده‌ای اجتماعی-اخلاقی است که باید با عقل و فهم بشری سازگار باشد. اسپینوزا در رساله الهی-سیاسی می‌نویسد که هدف دین، نه حقیقت نظری بلکه عمل اخلاقی است و تأکید می‌کند که پیامبران نیز نه فیلسوف، بلکه آموزگاران اخلاق و عدالت بوده‌اند که از زبان و فرهنگ زمانه خود برای هدایت مردم استفاده کرده‌اند (Tabatabai, 2016: 188).

او با تفکیک میان ایمان و دانش، فضای مفهومی تازه‌ای می‌گشاید که در آن، ایمان ناظر به اعتماد به خدا در چارچوب اخلاق و عدل است، درحالی‌که دانش، مبتنی بر فهم علّی و علمی جهان است. چنین تمایزی، به تضعیف مشروعیت دخالت دین در سیاست و علم منجر می‌شود و یکی از پایه‌های سکولاریسم فلسفی اسپینوزاست. دین برای اسپینوزا، مجموعه‌ای از تعهدات اخلاقی و هدف آن تأمین عدالت و صلح اجتماعی است، نه سلطه بر اندیشه یا حقیقت‌طلبی نظری.

همچنین در تضاد با دکارت که به آزادی اراده انسان باور داشت، اسپینوزا انسان را تابع ضرورتی طبیعی می‌دانست که رفتار او را بر اساس شناخت علل و تأثیرات تعیین می‌کند. این دیدگاه به فهمی عقل‌گرایانه و جبرگرایانه از رفتار انسان منجر می‌شود که در آن آزادی، نه به معنای اختیار مطلق، بلکه به معنای شناخت علل و انطباق با آنها تعریف می‌شود (Karimi, 2019: 102). این نگرش به اخلاق نیز تسری می‌یابد؛ انسان اخلاقی کسی است که از سر عقل و شناخت، فضیلت را انتخاب می‌کند، نه به دلیل اطاعت کورکورانه از دستورهای دینی.

از دید اسپینوزا، بنیادهای دین در تجربه انسانی ریشه دارند و پیامبران، با درک شرایط اجتماعی و روانشناختی مردم زمان خود، اصولی اخلاقی را ترویج می‌کردند. بنابراین، تقدس دینی نباید به معنای توقف نقد عقلانی باشد. دین برای اسپینوزا باید در خدمت آزادی و خرد باشد، نه بر ضد آن. این نوع نگرش، نه تنها با دکارتیسم تفاوت بنیادین دارد، بلکه به بازاندیشی در جایگاه دین در جامعه مدرن نیز منتهی می‌شود.

اسپینوزا با این دیدگاه، امکان استقرار یک نظم سیاسی مبتنی بر عقل و آزادی را ترسیم می‌کند؛ نظمی که در آن دین جایگاه خود را به عنوان ضامن اخلاق عمومی حفظ می‌کند، اما از تعیین مبانی معرفت و سیاست کنار گذاشته می‌شود. این جداسازی، برخلاف نگرش دکارتی که در آن خدا و عقل به نحوی هماهنگ اما دوگانه در فلسفه باقی می‌مانند، نوعی یکتاپرستی عقلانی را بنیان می‌نهد.

۳.۴. اسپینوزا، روشنگری و مبانی اندیشه مدرن

اسپینوزا یکی از چهره‌های کلیدی در گذار از فلسفه کلاسیک به فلسفه مدرن و روشنفکری اروپایی است. اندیشه‌های او نه تنها در حوزه متافیزیک و اخلاق، بلکه در فلسفه سیاست، دین و معرفت‌شناسی، پایه‌های مهمی برای جریان‌های فکری دوران روشنگری فراهم آورد. این تأثیرات در فلسفه مدرن به شکل‌گیری مفاهیمی چون آزادی اندیشه، جدایی دین از سیاست، عقلانیت سکولار و دولت مدرن منجر شدند.

یکی از محورهای اصلی در فلسفه اسپینوزا، وحدت وجود یا یکتاپرستی عقلانی است که او در کتاب اخلاق طرح می‌کند. برخلاف دیدگاه‌های دوگانه‌انگارانه دکارت، اسپینوزا خدا را با طبیعت یکسان می‌داند و این نگرش، بنیان فلسفه‌ای را شکل می‌دهد که همه پدیده‌ها را تابع ضرورت و قانون طبیعی می‌داند (Garrett, 1996: 265). این نگاه، به‌ویژه در عصر روشنگری، به معنای خروج از نگرش‌های سنتی مذهبی و افسانه‌ای بود و تأکید بر عقل، علم و تجربه به عنوان مسیر شناخت حقیقت را تقویت کرد.

اسپینوزا با تکیه بر عقل به عنوان تنها معیار شناخت، فلسفه‌ای را بنیان نهاد که رهایی انسان از تعصبات دینی و خرافات را امکان‌پذیر می‌کرد (Israel, 2001: 172). او دین را محدود به اخلاق و عدالت می‌دانست و تأکید داشت که آموزه‌های دینی باید با عقل سازگار باشند و هرگونه آموزه‌ای که با عقل تضاد داشته باشد، باید مورد نقد قرار گیرد (Spinoza, 1670/2007: 145). این تأکید بر عقلانیت، زمینه‌ساز تفکرات آزادی‌خواهانه و نقد مطلق‌گرایی دینی شد که در روشنگری به اوج خود رسید.

در حوزه سیاست، اسپینوزا نخستین نظریه‌پردازی بود که به صراحت از آزادی بیان، سکولاریسم و قرارداد اجتماعی دفاع کرد. او در رساله الهی-سیاسی روشن ساخت که مشروعیت قدرت سیاسی باید بر پایه رضایت عقلانی شهروندان و حفظ آزادی وجدان و بیان باشد، نه بر مبنای سلطه دینی یا تحمیل عقاید مذهبی (Nadler, 2001: 20). این دیدگاه، تحولی بنیادین در نظریه دولت و سیاست به شمار می‌رود و الگوی بسیاری از فیلسوفان روشنگری مانند جان لاک، روسو و کانت را شکل داد (Hirschmann, 2008: 88).

از دیدگاه تاریخی، تأثیر اسپینوزا بر فلسفه روشنگری از طریق دو مسیر اصلی قابل ردیابی است؛ نخست، از طریق انتشار آثارش در هاله‌ای از ممنوعیت و تعقیب که موجب شد اندیشه‌هایش به تدریج و به شکل غیرمستقیم در میان متفکران جوان‌تر نفوذ کند و دوم، از طریق نقدهای روشنگران مشهور که به دفاع از آزادی عقل و مخالفت با سلطه دینی پرداختند (Israel, 2006: 333). فیلسوفانی چون ولتر و دنی دیدرو، اندیشه‌های اسپینوزا را نه به عنوان فلسفه‌ای کامل، بلکه به منزله منبع الهام‌بخش برای نقد کلیسا و ساختارهای سیاسی آن دوره می‌دیدند (Taylor, 1999: 56).

در فضای فلسفه اسلامی معاصر نیز، تأثیر اسپینوزا به خصوص در میان متفکرانی که به دنبال پل زدن میان سنت و مدرنیته هستند قابل مشاهده است. برای مثال، برخی از این متفکران با تحلیل یکتاپرستی عقلانی اسپینوزا، بر ضرورت بازخوانی عقلانیت دینی و اجتماعی در جهان معاصر تأکید می‌کنند. او معتقد است که اسپینوزا توانسته است با تکیه بر عقل، نوعی فلسفه الهی ارائه دهد که همزمان با عقلانیت مدرن همخوانی دارد و می‌تواند سکولاریسم و دین را در چارچوبی عقلانی و اخلاقی تلفیق کند.

همچنین طباطبایی (۱۳۹۵) به عنوان یکی از متفکران برجسته ایرانی، بر نقش اسپینوزا در ارائه فلسفه‌ای که دین را از منطق وحیانی صرف به عرصه اخلاق و سیاست عقلانی منتقل می‌کند تأکید می‌ورزد. او معتقد است که این انتقال، زمینه‌ساز مدرنیته ایرانی و همچنین نقد بنیادگرایی دینی در حوزه‌های فکری مختلف بوده است.

یکی دیگر از ابعاد مهم اندیشه اسپینوزا که در فلسفه مدرن برجسته شده، مفهوم آزادی است. اسپینوزا آزادی را نه به معنای اراده مطلق، بلکه به معنای توان شناخت علل و پذیرش ضرورت‌های طبیعی تعریف می‌کند (Garrett, 1996: 270). این تعریف موجب شد که مفهوم آزادی در فلسفه سیاسی مدرن از قالب‌های الهیاتی و متافیزیکی خارج و به عرصه عقلانیت و حقوق طبیعی منتقل شود. به این ترتیب، آزادی نزد اسپینوزا نه امر مطلق و بی‌قید، بلکه آزادی در چارچوب شناخت و مسئولیت انسانی است.

در نهایت، می‌توان گفت که اسپینوزا به‌عنوان پلی میان فلسفه رنسانس و فلسفه مدرن، هم بر بنیان‌های علمی و عقلانی فلسفه جدید تأثیرگذار بوده و هم در توسعه مبانی نظری دولت مدرن و آزادی اندیشه نقشی بی‌بدیل ایفا کرده است. اندیشه‌های او به‌خصوص در تقابل با ثنویت دکارتی و الهیات متعارف، زمینه‌ساز فلسفه‌ای شد که سکولاریسم فلسفی، دموکراسی مبتنی بر قرارداد اجتماعی و حقوق بشر را به‌عنوان اصول اساسی می‌پذیرد.

۵. تجزیه و تحلیل

۱.۵. اندیشه سیاسی اسپینوزا: تأمین رابطه عقلانی، اخلاقی و متوازن میان دین و سیاست

اندیشه سیاسی اسپینوزا در راستای پاسخ به پرسش کلیدی مقاله، بر پایه فلسفه‌ای عقلانی و اخلاقی محور استوار است که سعی دارد رابطه میان دین و سیاست را به‌گونه‌ای تنظیم کند که نه دین به سیاست سلطه یابد و نه سیاست دین را ابزاری برای قدرت سیاسی قرار دهد. اسپینوزا در رساله الهی-سیاسی و دیگر آثار خود، با رویکردی ریشه‌ای و مبتنی بر فلسفه ضرورت و یگانگی وجود، ساختاری نظری ارائه می‌دهد که در آن دین و سیاست هر دو در خدمت تأمین آزادی، عدالت و ثبات اجتماعی باشند (Spinoza, 1670/2007: 203).

یکی از بنیادی‌ترین مبانی در اندیشه سیاسی اسپینوزا، تفکیک کارکردها و قلمروهای دین و سیاست است. به باور او، دین حوزه‌ای اخلاقی و اجتماعی است که مسئولیتش ارتقای فضایل اخلاقی، نوع‌دوستی و عدالت است؛ درحالی‌که سیاست حوزه‌ای است که وظیفه‌اش تضمین امنیت، نظم و آزادی‌های فردی است. در این میان، دخالت دین در سیاست، زمانی که به سرکوب آزادی اندیشه و تعمیم قدرت به نفع یک گروه خاص منجر شود، به زیان نظم اجتماعی و عدالت خواهد بود (Tabatabai, 2016: 215). این تمایز نظری در عمل به شکل پیشنهاد نظام عقلانی از حکومت نمود پیدا می‌کند، جایی که قانون و قدرت سیاسی بر اساس قرارداد اجتماعی و منطق عقلانی استوار است. اسپینوزا تأکید می‌کند که قانون باید بر اساس مصلحت عمومی و عقل سلیم

تنظیم شود، نه بر اساس متون دینی یا دستورهای خاص که ممکن است افراد را دچار تعصب یا نفاق کند (Spinoza, 1670/2007: 210).

از دیگر مؤلفه‌های کلیدی اندیشه سیاسی اسپینوزا، تأکید بر آزادی اندیشه و وجدان به عنوان پایه‌ای برای حفظ نظم و عدالت سیاسی است. اسپینوزا بر این باور است که دولت باید آزادی بیان و عقیده را تضمین کند، زیرا سرکوب این آزادی‌ها افزون بر تضعیف اخلاق عمومی، زمینه‌ساز بی‌ثباتی و نفاق سیاسی است (Garrett, 1996: 310). این دیدگاه در تقابل آشکار با نظام‌های سیاسی دینی یا اقتدارگرایی قرار دارد که در آنها دین ابزار سرکوب و مشروعیت بخشی به قدرت است. به گفته سید جواد طباطبایی، درک اسپینوزا از آزادی وجدان نه صرفاً به معنای اجازه دادن به ابراز عقاید بلکه در جهت تضمین فضای گفت‌وگو و نقد عقلانی است که بستر پیشرفت عقلانی و اخلاقی جامعه را فراهم می‌آورد.

اسپینوزا نظریه دولت و مشروعیت سیاسی خود را بر پایه قرارداد اجتماعی بنا می‌نهد؛ قراردادی عقلانی که مردم با آگاهی از ضرورت امنیت و عدالت، حکومت را برای تنظیم زندگی جمعی انتخاب می‌کنند. این دیدگاه، که در فلسفه سیاسی مدرن بسیار تأثیرگذار بوده، حاکم را نماینده خواست عمومی می‌داند و مشروعیت او را نه از دین بلکه از رضایت عقلانی مردم می‌گیرد (Nadler, 2006: 155). در این ساختار، دین نمی‌تواند منبع مشروعیت حاکمیت باشد و دخالت نهادهای دینی در سیاست به معنی خدشه وارد کردن به منطق عقلانی حکومت است. این نظریه سکولاریسم عقلانی را پایه‌ریزی می‌کند که در آن، دین به عنوان نیروی اخلاقی و اجتماعی محترم شمرده می‌شود، اما فاقد حق دخالت مستقیم در قدرت سیاسی است.

اندیشه سیاسی اسپینوزا، به‌ویژه نگرش او به سکولاریسم و آزادی وجدان، زمینه‌ساز تحولات بنیادین در سنت روشنگری و فلسفه سیاسی مدرن شد. ایده‌های او الهام‌بخش متفکران بزرگی همچون لاک، روسو و کانت بود که هر یک به‌نوعی به مسئله تنظیم رابطه دین و سیاست و تأکید بر آزادی‌های فردی پرداخته‌اند (Kant, 1784: 54).

در ایران نیز این مباحث توسط فیلسوفانی چون طباطبایی بازخوانی و بومی‌سازی شده‌اند که بر ضرورت پیوند میان عقلانیت، اخلاق و سیاست در جامعه مدرن تأکید دارند.

در فهم جایگاه دین و سیاست در فلسفه سیاسی، بررسی اندیشه اسپینوزا در مقایسه با دیگر فیلسوفان کلاسیک نظیر توماس هابز، جان لاک و ژان ژاک روسو، می‌تواند به روشن شدن ویژگی‌های خاص و نوآوری‌های او کمک کند. این مقایسه همچنین زمینه را برای فهم دقیق‌تر نقشی که اسپینوزا برای دین در سیاست قائل است، فراهم می‌آورد.

هابز، دین را اغلب به‌مثابه ابزاری برای حفظ نظم سیاسی می‌دید و معتقد بود دولت مطلق باید کنترل کامل بر نهادهای دینی داشته باشد تا از هرج و مرج جلوگیری شود و دین را تابعی از

قدرت سیاسی می‌دانست و اصولاً مشروعیت آن را در خدمت حکومت قرار می‌داد (Hobbes, 1651/1994: 91). در مقابل، اسپینوزا قائل به جدایی کارکردی دین و سیاست بود، اما در عین حال هر دو را برای تحقق آزادی و عدالت ضروری می‌دانست.

جان لاک، از نظریه‌پردازان کلاسیک لیبرالیسم، تأکید زیادی بر آزادی دینی داشت و معتقد بود دولت نباید وارد حوزه ایمان و اعتقاد افراد شود؛ اما در عین حال، او نیز دین را نهاد مهمی برای اخلاق عمومی و ثبات اجتماعی می‌دانست (Tohidfam, 2009). تفاوت اساسی میان لاک و اسپینوزا در این بود که اسپینوزا دین را صرفاً مجموعه‌ای از آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی می‌دید، نه مجموعه‌ای از باورهای ماورایی که باید پذیرفته شوند. این نگرش، دین را به سطحی عقلانی و اخلاقی می‌آورد که با آزادی اندیشه سازگار است.

ژان ژاک روسو نیز به رابطه دین و سیاست نگاه ویژه‌ای داشت و مفهوم دین مدنی را مطرح کرد؛ مفهومی که دین را به‌عنوان بستری برای همبستگی اجتماعی و مشروعیت سیاسی می‌دید (Rousseau, 1762/1997: 72). با این حال، روسو برخلاف اسپینوزا، بیش‌ازحد به نقش دولت در هدایت معنوی مردم معتقد بود. اسپینوزا بر آزادی فردی و عقلانیت اخلاقی تأکید داشت و دخالت سیاسی در دین را محدود می‌کرد.

به‌طور کلی، اسپینوزا با نقد ثنویت ذهن-بدن دکارت و با تعریف نوینی از دین به‌عنوان نظامی عقلانی و اخلاقی، افق تازه‌ای در فلسفه سیاسی باز کرد که در آن، دین و سیاست نه در تقابل، بلکه در تعادل و همزیستی عقلانی قرار می‌گیرند. این دیدگاه، به‌ویژه در مقایسه با فیلسوفانی که دیدگاه‌های اقتدارگرایانه یا محافظه‌کارانه‌تری درباره دین داشتند، برجسته و نوآورانه است.

بعد از ارائه مقایسه تاریخی و فلسفی، مهم است که ببینیم چگونه اندیشه اسپینوزا می‌تواند به چالش‌های امروزی در رابطه دین و سیاست پاسخ دهد. در دنیای معاصر که همگرایی و تعارض میان دین و سیاست به شکل پیچیده‌ای مطرح است، آموزه‌های اسپینوزا درباره محدود کردن دخالت دین در سیاست و تکیه بر عقل و آزادی، چارچوبی مهم برای تحلیل ارائه می‌کند.

امروزه موضوعاتی مانند سکولاریسم، آزادی دینی، تعارضات مذهبی-سیاسی و نقش دین در حکومت‌های مختلف، دغدغه‌های اساسی فلسفه سیاسی و حقوق بشر هستند. اسپینوزا با ارائه تمایز واضح میان حوزه‌های دینی و سیاسی و تأکید بر آزادی اندیشه، پیشگام اندیشه سکولار شناخته می‌شود که می‌تواند در ساختارهای دموکراتیک و نظام‌های حقوقی معاصر راهگشا باشد (Tohidfam, 2018: 15).

از منظر اندیشه سیاسی ایرانی، طباطبایی (۱۳۹۵) نیز به ضرورت بازخوانی این اندیشه برای فهم رابطه معاصر دین و سیاست تأکید کرده و معتقد است که آموزه‌های اسپینوزا به ما کمک

می‌کند تا از دوگانگی‌های مخرب فاصله بگیریم و به ساختن مدلی عقلانی و اخلاقی در حوزه عمومی نزدیک شویم.

اندیشه‌های بنیان‌گذارانه اسپینوزا در زمینه دین و سیاست، نه تنها در دوران روشنگری، بلکه در شکل‌گیری پایه‌های فلسفه سیاسی مدرن و سکولاریسم فلسفی، نقش محوری ایفا کرده است. در بستر تاریخی‌ای که دین و سیاست اغلب درهم‌تنیده و از هم تفکیک‌ناپذیر دیده می‌شدند، اسپینوزا با بازتعریفی عقلانی و فلسفی از دین، توانست بستر لازم برای تفکیک این دو حوزه را فراهم آورد و این تفکیک به عنوان یکی از اصول بنیادین سکولاریسم در اندیشه سیاسی بعدی تثبیت شد.

اسپینوزا در رساله الهی- سیاسی نشان داد که دین به معنای مجموعه‌ای از باورهای ماورایی نیست، بلکه باید به مثابه نظامی اخلاقی و اجتماعی دیده شود که برای تنظیم رفتار انسان و حفظ نظم عمومی لازم است، اما حوزه سیاست نباید تحت نفوذ مستقیم آموزه‌های دینی قرار گیرد. این نگرش عملاً سکولاریسم فلسفی را به معنای جدایی عقل و ایمان و سیاست از دین شکل داد؛ یعنی سیاست به عنوان عرصه‌ای مستقل برای تأمین عدالت و آزادی از طریق قانون و اراده عمومی شناخته شد.

از سوی دیگر، تأکید اسپینوزا بر آزادی اندیشه و بیان، مبنای نظری مهمی برای حقوق فردی و آزادی دینی در نظام‌های دموکراتیک مدرن فراهم آورد (Deleuze, 1990: 152, 265). وی معتقد بود که آزادی انسان در بیان عقاید و ایمان، حق طبیعی است و تنها تا جایی محدود می‌شود که آزادی دیگری را نقض نکند. این دیدگاه، پیش‌درآمدی برای مفاهیم حقوق بشر و آزادی وجدان در عصر مدرن به شمار می‌آید.

در بستر فکری اسپینوزا، دین نیز باید به گونه‌ای تفسیر شود که با عقل و منطق سازگار باشد؛ آموزه‌های دینی نباید مانع از توسعه علمی و فلسفی شوند. چنین نگرشی به طور غیرمستقیم، زمینه‌ساز توسعه علم و فلسفه در عصر روشنگری شد و مخالفت با تعصبات مذهبی و خرافات را تقویت کرد. بنابراین، اسپینوزا را می‌توان از بنیانگذاران سکولاریسم فلسفی دانست که خواهان ایجاد جامعه‌ای است که در آن عقلانیت، آزادی و عدالت سیاسی بدون مداخله ایدئولوژی‌های دینی شکل می‌گیرد.

در متون فارسی نیز، تأثیر این دیدگاه‌ها در بازخوانی رابطه دین و سیاست معاصر قابل مشاهده است. بازگشت به فلسفه اسپینوزا، به ویژه رویکرد او به عقلانیت دینی و آزادی اندیشه، می‌تواند پاسخی به مشکلات جامعه ایران در تعارض میان اقتدار دینی و مطالبات سیاسی مدرن باشد. او تأکید می‌کند که سکولاریسم به معنای نفی دین نیست، بلکه زمینه‌ای است برای تضمین حق آزادی دینی در چارچوب قانون و عدالت اجتماعی. به این ترتیب، اندیشه اسپینوزا

نه تنها به شکل گیری مبانی فلسفی سکولاریسم کمک کرده، بلکه به صورت عملی، چارچوبی اخلاقی و عقلانی برای سیاست مدرن فراهم آورده است که در آن دین و سیاست در تعادل قرار می گیرند و آزادی فردی در قلمرو عمومی حفظ می شود. این دیدگاه، به ویژه در جوامعی که در معرض تعارضات شدید میان نهادهای دینی و سیاسی اند، می تواند راهگشای بازتعریف نسبت میان دین و سیاست و تضمین حقوق شهروندی باشد.

۲.۵. بازتاب اندیشه اسپینوزا در نظریه های دموکراسی و سیاست متکثر

اندیشه اسپینوزا با وجود ریشه های عمیق الهیاتی و فلسفی اش، به گونه ای طراحی شده است که قابلیت زیادی برای تأثیرگذاری بر نظریه های دموکراسی و سیاست متکثر در عصر مدرن دارد. او از نخستین فیلسوفانی است که تلاش کرد مفهوم حاکمیت را نه بر پایه حق الهی یا اراده مطلق یک فرد یا طبقه، بلکه بر مبنای عقل جمعی و اراده شهروندان بازتعریف کند. در واقع، اسپینوزا را می توان از نظریه پردازان پیشرو در مسیر گذار از سیاست اقتدارگرایی سنتی به سیاست مشارکتی و دموکراتیک دانست (Balibar, 1998: 112).

یکی از مهم ترین مؤلفه های فلسفه سیاسی اسپینوزا، تأکید او بر قدرت جمعی به عنوان منشأ مشروعیت سیاسی است. او در رساله سیاسی بر این باور است که قدرت واقعی نه از سلطنت، بلکه از اتحاد اراده های فردی در قالب یک کل عقلانی پدید می آید (Negri, 1991: 191). این درک از قدرت، نه تنها پایه های نظری حکومت دموکراتیک را تقویت می کند، بلکه زمینه ساز پذیرش کثرت گرایی در حیات سیاسی می شود (Spinoza, 1677/2000: 54).

اسپینوزا در تمایزگذاری میان حق طبیعی و حق مدنی نیز دیدگاهی منحصربه فرد دارد. به زعم او، افراد در وضعیت طبیعی آزادند، اما با ورود به جامعه سیاسی، این آزادی را نه به قصد اطاعت کورکورانه، بلکه برای تضمین امنیت و تحقق عقلانیت اخلاقی خود به حاکمیت می سپارند. به همین دلیل، حق مقاومت در برابر حکومتی که عقل عمومی را نقض می کند، نزد اسپینوزا محفوظ می ماند. این برداشت، بعدها در اندیشه جان لاک و نیز در سنت جمهوری خواهی مدرن بازتاب یافت (Tabatabai, 2016: 240).

همچنین اسپینوزا با تأکید بر ضرورت تفکیک میان حوزه خصوصی ایمان و حوزه عمومی قانون، تلاش کرد الگوی سیاستی طراحی کند که در آن تنوع اعتقادی تهدیدی برای نظم اجتماعی نباشد. در اندیشه او، دولت باید پاسدار آزادی دینی باشد، مشروط بر اینکه این آزادی، تهدیدی برای صلح و عقلانیت جمعی محسوب نشود. این رویکرد نه تنها نویدبخش مدل حکمرانی سکولار است، بلکه زمینه ساز پذیرش شهروندی چندفرهنگی در نظریه های متأخر دموکراسی شده است.

از سوی دیگر، مفهوم ایمان عقلانی در فلسفه اسپینوزا، امکان ایجاد وفاق مدنی در عین حفظ تنوع فرهنگی را فراهم می‌سازد. او ایمان را نه مجموعه‌ای از آموزه‌های غیرقابل پرسش، بلکه به مثابه راهی برای تحقق فضیلت عمومی و سازگاری اجتماعی معرفی می‌کند. به همین سبب، ایمان از دید اسپینوزا نه مخالف عقل، بلکه مکمل آن در نظم سیاسی است. (Curley, 1988: 99) این نگاه در اندیشه سیاسی متأخر، به ویژه در نظریه‌های تفاهمی هابرماس و نیز پروژه دموکراسی گفت‌وگویی، الهام‌بخش بوده است. (Tohidfam, 2009: 85; Habermas, 2003: 32) در پژوهش‌های فارسی نیز به این ظرفیت سیاسی اندیشه اسپینوزا توجه شده است. داوری اردکانی (۱۳۸۹) اشاره می‌کند که نگاه اسپینوزا به انسان، مبتنی بر آزادی و خردورزی است و از این‌رو، سیاست در نظر او نه ابزاری برای سلطه، بلکه عرصه‌ای برای تحقق عقلانیت جمعی و کرامت انسانی است. وی اندیشه اسپینوزا را الگویی برای بازاندیشی در نسبت عقلانیت مدرن و فرهنگ دینی در جوامع متکثر می‌داند.

۶. نتیجه

باروخ اسپینوزا، از بنیانگذاران عقل‌گرایی مدرن، با ارائه نظام فلسفی مبتنی بر وحدت وجود، عقلانیت طبیعی، و اخلاق خودبنیاد، تحولی اساسی در نسبت‌سنجی دین و سیاست ایجاد کرد. از منظر اندیشه سیاسی، او در رساله الهی-سیاسی استدلال می‌کند که مشروعیت سیاسی نه از الهیات، بلکه از رضایت عقلانی شهروندان و قرارداد اجتماعی نشأت می‌گیرد.

دین تنها زمانی مشروعیت دارد که در خدمت اخلاق عملی، صلح اجتماعی، و آزادی اندیشه باشد، نه به مثابه ابزار سلطه سیاسی یا ترویج خرافه.

دولت مطلوب نزد اسپینوزا، دولتی سکولار و عقل‌محور است که آزادی بیان و حق نقد دین را به‌عنوان شروط ضروری نظم عادلانه تضمین می‌کند. این چارچوب، نه تنها نقدی رادیکال بر ثنویت دیکتاتوری و الهیات سیاسی سنتی وارد می‌کند، بلکه پایه‌های سکولاریسم فلسفی و لیبرالیسم سیاسی را در دوران روشنگری بنا نهاد.

در مقابل هابز، اسپینوزا اگرچه مانند هابز به حق طبیعی و ضرورت دولت تأکید دارد، اما آزادی فردی را ذیل عقلانیت جمعی نفی نمی‌کند. نزد او، دولت نه تنها باید امنیت، بلکه شرایط شکوفایی عقلانی شهروندان را فراهم کند.

در مقایسه با لاک، اسپینوزا، دین را صرفاً به حوزه خصوصی محدود نمی‌کند، بلکه آن را به مثابه نظام اخلاقی عمومی بازتعریف می‌کند که باید از دخالت در سیاست ممنوع شود.

در تقابل با روسو، اسپینوزا دین مدنی روسو را نمی‌پذیرد، زیرا معتقد است هرگونه تلفیق دین و سیاست به استبداد اکثریت یا نفاق اجتماعی می‌انجامد. این تمایزات، اسپینوزا را به پیشگام

دموکراسی رادیکال و سکولاریسم انتقادی تبدیل می‌کند که تأثیر آن در آرای متفکرانی چون کانت، هابرماس و اسپینوزیست‌های معاصر (مانند نگری و بالیبار) مشهود است. در نسبت با بنیادگرایی دینی، اسپینوزا نشان می‌دهد که بنیادگرایی محصول تفسیر حاکمیتی از دین است، نه خود دین. راهحل او، عقلانی‌سازی ایمان از طریق نقد تاریخی-زبانی متون مقدس و تفکیک آن از قدرت سیاسی است. در موضوع بحران مشروعیت در دولت‌های سکولار، نظریه قرارداد عقلانی اسپینوزا می‌تواند به بازتعریف مشروعیت در جوامعی کمک کند که در آنها گسست بین دین و دولت به بی‌اعتمادی به نهادهای سیاسی انجامیده است. در نهایت اسپینوزا با ترکیب متافیزیک یکپارچه‌نگر، اخلاق عقل‌محور و سیاست مبتنی بر آزادی، چارچوبی ارائه می‌دهد که هم از کاهش‌گرایی ماتریالیستی (مانند هابز) و هم از آرمان‌گرایی انتزاعی (مانند روسو) اجتناب می‌کند.

تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌کنند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را که شامل پرهیز از سرقت ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک‌بار مقاله، تکرار پژوهش‌های دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شوندگان می‌باشد، رعایت کرده‌اند.

سپاسگزاری

بی‌تردید اهتمام علمی، رویکرد حرفه‌ای، استانداردهای پژوهشی و حمایت‌های علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و فصلنامه سیاست، سهم مهمی در اعتلای پژوهش‌های دانشگاهی و گسترش مرزهای دانش و تولید علم دارد. بدین‌وسیله نویسندگان مقاله مراتب تشکر و قدردانی خود را از اعتماد و فرصتی که توسط این مجموعه دانشگاهی برای انتشار این مقاله فراهم شد، اعلام می‌دارند و توفیق و سربلندی روزافزون آن مجموعه علمی را آرزومندند.

References

- Balibar, É. (1998). Spinoza and politics. Verso.
- Curley, E. (1988). Behind the geometrical method: A reading of Spinoza's ethics. Princeton University Press.
- Davari Ardakani, R., & Shakeri, S. R. (2010). Political security in the thought of Imam Khomeini. Journal of Political Knowledge, *5*(2), 69–86.

- Deleuze, G. (1992). *Expressionism in philosophy: Spinoza* (M. Joughin, Trans.). Zone Books.
- Garrett, D. (Ed.). (1996). *The Cambridge companion to Spinoza*. Cambridge University Press.
- Habermas, J. (2003). *The future of human nature*. Polity Press.
- Hobbes, T. (1994). *Leviathan* (E. Curley, Ed.). Cambridge University Press. (Original work published 1651)
- Israel, J. I. (2001). *Radical enlightenment: Philosophy and the making of modernity 1650–1750*. Oxford University Press.
- Israel, J. I. (2006). *Enlightenment contested: Philosophy, modernity, and the emancipation of man 1670–1752*. Oxford University Press.
- Kant, I. (1991). An answer to the question: 'What is enlightenment?' In H. Reiss (Ed.), *Kant: Political writings* (2nd ed., pp. 54–60). Cambridge University Press. (Original work published 1784)
- Karimi, A. (2019). *The relationship between rationality and ethics in Spinoza's philosophy*. Institute for Humanities and Cultural Studies. **[In Persian]**
- Locke, J. (1980). *A letter concerning toleration* (J. H. Tully, Ed.). Hackett Publishing. (Original work published 1689)
- Nadler, S. (2001). *Spinoza: A life*. Cambridge University Press.
- Nadler, S. (2006). *Spinoza's ethics: An introduction*. Cambridge University Press.
- Negri, A. (1991). *The savage anomaly: The power of Spinoza's metaphysics and politics* (M. Hardt, Trans.). University of Minnesota Press.
- Rousseau, J.-J. (1997). *The social contract* (M. Cranston, Trans.). Penguin Books. (Original work published 1762)
- Sharp, H. (2011). *Spinoza and the politics of renaturalization*. University of Chicago Press.
- Spinoza, B. (1985). *The collected works of Spinoza* (Vol. 1, E. Curley, Ed. & Trans.). Princeton University Press. (Original work published 1677)
- Spinoza, B. (2007). *Theological-political treatise* (J. Israel, Trans.). Cambridge University Press. (Original work published 1670)
- Tabatabai, S. J. (2014). *A philosophical introduction to the history of political thought in Iran*. Minuye Kherad. **[In Persian]**
- Taylor, C. (1999). *The explanation of ideology: Spinoza and the enlightenment*. Cambridge University Press.
- Tohidfam, M. (1999). *An examination of the reasons for the incompatibility of Iran's political system with the development of political parties*. In Office of Political Studies and Research, Ministry of Interior (Ed.), *Partisanship in Iran*. Hamshahri Publishing.

- Tohidfam, M. (2001). Discourse of ethics and politics in the paradigm of modernity and postmodernity. *Journal of the Faculty of Law and Political Science*, *54*, 29–54. **[In Persian]**
- Tohidfam, M. (2009). The integration of action and structure in the thought of Giddens, Bourdieu, and Habermas and its impact on new sociology. *Research Letter of Political Science*, *15*(4), 79–107.
- Tohidfam, M. (2018). *Good governance and social security system*. Scientific and Cultural Publications.
- Tohidfam, M., & Touserani, A. (2021). An analysis of media policymaking: A transition from classical institutionalism to new institutionalism. *Political Quarterly*, *51*(1), 81–97.

COPYRIGHTS

©2023 by the University of Tehran. Published by the University of Tehran Press. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) <https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

